

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 21, No. 11, Winter 2021-2022, 111-129
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.35402.2174

A Critique on the Book **“Descartes to Leibniz: A History of Philosophy”**

Abdurrazzaq Hesamifar*

Abstract

The book entitled “*A History of Philosophy*” written by Fredrick Copleston. This set of books is the main source of teaching history of philosophy in the departments of philosophy at the universities of the country and its volumes have been translated into Persian by some experts in philosophy. Two volumes of this set are dedicated to the Modern philosophy of the 17th and 18th centuries: Vol. 4 about Rationalism and vol. 5 about Empiricism. In vol. 4, after a comprehensive introduction in which the general specifications of the modern period have been explained, Copleston has discussed the ideas of the modern rationalists notably Descartes, Pascal, Malebranche, Spinoza, and Leibniz. The important advantages of the book are having the educative form and containing the main ideas of any one of those philosophers. The translator and editor of the book are well-known experts in philosophy, but because of the careless publication of the book, the book contains a lot of formal and contextual mistakes which have not been removed by publishers after several publications. Evaluating the content of the book, this article tries to refer to some defects of it.

Keywords: Descartes, Rationalism, Spinoza, Geometric Method, The Truths of Intellect.

* Associate Professor, Philosophy Department, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran, ahesamifar@hum.ikiu.ac.ir

Date received: 13/08/2021, Date of acceptance: 25/12/2021



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

نقد و بررسی کتاب تاریخ فلسفه: از دکارت تا لایب‌نیتس

عبدالرزاق حسامی‌فر*

چکیده

کتاب تاریخ فلسفه: از دکارت تا لایب‌نیتس جلد چهارم از مجموعه ۹ جلدی تاریخ فلسفه نوشته فردریک کاپلستون است. این مجموعه ۹ جلدی محور آموزش تاریخ فلسفه در گروه‌های فلسفه دانشگاه‌های کشور است و مترجمان توانمندی آنها را ترجمه کرده‌اند. از این مجموعه، دو جلد به فلسفه دوره جدید در قرون ۱۷ و ۱۸ اختصاص یافته است. جلد چهارم در باره عقل‌گرایی و جلد پنجم در باره تجربه‌گرایی است. کاپلستون در جلد چهارم پس از یک مقدمه مبسوط، مشتمل بر بیان تفصیلی ویژگی‌های کلی دوره جدید، به بحث در باب اندیشه‌های فیلسوفان عقل‌گرای دوره جدید یعنی دکارت، پاسکال، مالبرانش، اسپینوزا و لایب‌نیتس پرداخته است. امتیاز مهم این کتاب، حالت تعلیمی آن و احتمال آن بر آراء مهم هر یک از آن فیلسوفان است. مترجم و ویراستار کتاب از استادان فلسفه‌اند با این همه کتاب به جهت عدم دقت ناشران در مراحل چاپ، مملو از اغلاط صوری و محتوایی است و در چاپ‌های مکرر این کتاب هنوز آن اغلاط، اصلاح نشده است. در این مقاله می‌کوشیم ضمن ارزیابی محتوایی کتاب، خطاهای صوری و محتوایی آن را بیان کنیم.

کلیدواژه‌ها: دکارت، عقل‌گرایی، اسپینوزا، روش هندسی، حقایق عقل.

* استاد گروه فلسفه، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران، ahesamifar@hum.ikiu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۰۴



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. مقدمه

کتاب تاریخ فلسفه: از دکارت تا لایب‌نیس جلد چهارم از مجموعه ۹ جلدی تاریخ فلسفه نوشته فردریک کاپلستون (۱۹۰۷-۱۹۹۴)، فیلسوف و کشیش کاتولیک و یسوعی معاصر است؛ مجموعه‌ای که غرض اصلی از نگارش آن، تألیف یک دوره تاریخ فلسفه برای تدریس در مدارس دینی کاتولیک بوده است (کاپلستون ۱۳۶۸: پانزده). این کتاب را کاپلستون در ۱۹۷۷ منتشر کرده است (Copleston 1985) و ترجمه فارسی آن به قلم غلام‌رضا اعوانی و ویرایش اسماعیل سعادت در سال ۱۳۸۰ در ۴۶۴ صفحه و شمارگان ۵۰۰۰ نسخه انتشار یافت و چاپ پنجم آن در سال ۱۳۹۳ و در شمارگان ۵۰۰ بیرون آمد (کاپلستون ۱۳۸۰، ارجاعات بعدی به این کتاب تنها با ذکر صفحه خواهد بود).

برخی از کتابهایی که با این کتاب قرابت موضوعی دارند و البته هیچ‌یک از لحاظ ساختار آموزشی و اشمال بر مباحث مهم این دوره از تاریخ فلسفه غرب، هم‌سطح این کتاب نیستند، عبارتند از:

یکی کتاب تاریخ فلسفه قرن هفدهم نوشته امیل بریه (بریه ۱۳۸۵) که در آن اندیشه‌های فیلسوفان عقلگرا و تجربه‌گرا بحث شده است و حدود ۲۶۰ صفحه به بیان اندیشه‌های فرانسیس بیکن و جان لاک اختصاص یافته است. دوم، کتاب *از برونو تا کانت* نوشته شرف‌الدین خراسانی (خراسانی ۱۳۷۶) که بیش از نیمی از آن به بیان اندیشه‌های کانت و مابقی به بیان اندیشه‌های فیلسوفان پیش از کانت از برونو تا هیوم اختصاص یافته است و البته نویسنده در هیچ فصلی به بحث درباره پاسکال و مالبرانش نپرداخته است. سوم، کتاب *نگاهی به فلسفه‌های جدید و معاصر در جهان غرب* که مشتمل بر مجموعه مقالات دکتر کریم مجتهدی است (مجتهدی ۱۳۷۳). ایشان در این کتاب ابتدا به بحث درباره مباحثات دکارت و هانری مور و موارد اختلاف نظر ایشان می‌پردازد که در نوع خود بدیع است. در فصل بعد این کتاب، اندیشه اسپینوزا در پرتو بررسی کتاب *اصلاح فاهمه* او مورد تحلیل قرار می‌گیرد. فصل بعد درباره نیوتن است و به دنبال آن در دو فصل اندیشه‌های لایب‌نیس و کریستیان ولف بحث می‌شود. اهمیت ولف از آن روست که تأثیر اندیشه لایب‌نیس بر کانت از مسیر او صورت می‌گیرد.

کتاب چهارم، کتاب *فیلسوفان کلاسیک جدید: دکارت تا کانت* نوشته ریچارد اسکاچت (Schacht 1984) است. وی در این کتاب حدود ۱۰۰ صفحه از ۲۵۸ صفحه متن کتاب را به

بحث درباره فیلسوفان بزرگ سنت عقلگرایی یعنی دکارت، لایب نیتس و اسپینوزا می‌پردازد، اما درباره پاسکال و مالبرانش بحثی نمی‌کند. او در مقدمه کتاب خود یادآور می‌شود که اگر چه این فلاسفه مدعیات مهمی را در باب امور بسیار مهم و بنیادی طرح کرده اند اما مسائل مورد بحث ایشان از جنس مسائلی نیستند که ما در زندگی روزمره خود پیوسته با آنها سروکار داریم و نه از جنس مسائلی که اگر قادر به اموری هم‌چون رفتن به مریخ، پایان دادن به جنگها در دنیا، لغو نژادپرستی و حفظ محیط زیست بودیم، باید آنها را حل کنیم. همچنین آنها توجه‌ای به مسائل اخلاقی ندارد گویانکه بسیاری از آنها در جای دیگری در باره اخلاق چیزهایی نوشته‌اند. مسائل مطمح نظر ایشان مسائل بنیادی مربوط به آن چیزهایی است که انسان با آنها سروکار دارد مثل جهان و معرفت (Schacht 1984: 3).

کتاب پنجم کتاب دکارت، اسپینوزا، لایب نیتس: مفهوم جوهر در مابعدالطبیعه قرن هفدهم نوشته راجر اس. وول هاوس (Woolhouse 1993) است که در آن محور بحث، اندیشه‌های دکارت، اسپینوزا و لایب نیتس است و باز متضمن هیچ بحثی در باب پاسکال و مالبرانش نیست.

ششم کتاب تاریخ مختصر فلسفه جدید: از دکارت تا ویتگنشتاین نوشته راجر اسکروتن (Scruton 1984) است که شامل پنج بخش است و بخش اول آن که حدود ۵۲ صفحه از کتاب ۲۸۴ صفحه‌ای است به فلسفه عقلگرایی اختصاص یافته است و در آن، فصول مربوط به دکارت، انقلاب دکارتی، اسپینوزا و لایب نیتس آمده است اما باز هیچ اشاره‌ای به پاسکال و مالبرانش نیست. این کتاب را آقای اسماعیل سعادت‌تی به فارسی برگردانده است (اسکروتن ۱۳۸۳).

چنان‌که ملاحظه می‌شود در میان کتابهایی که نام بردیم و هر یک با کتاب کاپلستون پیوند موضوعی دارند، هیچ یک شامل بحث درباره همه فیلسوفان عقل‌گرای قرن هفدهم نیست و از این حیث کتاب او بر کتب دیگر برتری دارد. امتیاز دیگر کتاب کاپلستون در این است که کوشیده است تا حد توان آراء و اندیشه‌های بیش‌تری از هر فیلسوف را مورد بحث قرار دهد تا مخاطب عناصر اصلی فلسفه هر یک از فیلسوفان را بشناسد. امتیاز دیگری که مترجم به این کتاب بخشیده است این است که برای هر یک از شماره بندها در هر یک از فصول، عنوانی را متناسب با محتوای آن شماره قرار داده است که خواننده را در جستجوی موضوعات مورد بحث مدد می‌رساند.

۲. تحلیل ابعاد شکلی اثر

کتاب از لحاظ ساختار صوری، از جمله طرح جلد، کیفیت صحافی، نوع قلم، حروف‌نگاری، کیفیت چاپ، شرایط بالنسبه خوبی دارد. اما با وجود این، به‌رغم آنکه مترجم آن، از استادان مسلم در فلسفه غرب، فلسفه و حکمت اسلامی و نیز عرفان اسلامی است و ویراستار محترم آن نیز از نام‌آوران عرصه ترجمه و ویرایش متون فلسفی است، ولی متأسفانه آنچه از زیر چاپ بیرون آمده است مملو از اغلاطی است که به‌هیچ‌روی نمی‌توان آن‌ها را به مترجم و ویراستار نسبت داد و قدر مسلم این اغلاط در مراحل آماده‌سازی متن کتاب پدید آمده است. این کاستی آشکار، موجب تأسف بیشتر می‌شود زمانی که بدانیم این کتاب پنج بار منتشر شده است و حتی یکبار هم جهتی در جهت رفع کاستی‌های آن صورت نگرفته و همان اغلاط در چاپ‌های بعدی تکرار شده است. در بخش پایانی مقاله به این اغلاط اشاره خواهیم کرد.

۳. تحلیل ابعاد محتوایی اثر

در این کتاب اندیشه‌های فیلسوفان عقلگرا در قاره اروپا در دوره ما قبل کانت یعنی دکارت، مالبرانش، اسپینوزا و لایب‌نیتس بحث و بررسی شده است بدین قرار که فصل اول مقدمه است و در ادامه پنج فصل به دکارت، یک فصل به مالبرانش، پنج فصل به اسپینوزا و چهار فصل به لایب‌نیتس اختصاص یافته است، اضافه بر این‌ها، فصل هفتم درباره پاسکال و فصل هشتم درباره حوزه دکارتی است. نویسنده ابتدا قصد داشته است که جلد چهارم این مجموعه را به دوره از دکارت تا کانت اختصاص دهد اما در جریان کار، خود را ناگزیر می‌بیند که این دوره را در سه مجلد جای دهد. از این رو، در این جلد به عقلگرایی و در جلد پنجم به تجربه‌گرایی و در جلد ششم به روشنگری و کانت می‌پردازد.

این تقسیم‌بندی و به‌ویژه گزارش تاریخی و مستقل اندیشه‌های هر یک از فیلسوفان مورد بحث، چنانکه خود نویسنده هم در دیباچه کتاب اذعان دارد، این تصور را در ذهن خواننده زنده می‌کند که فلسفه قاره‌ای و فلسفه انگلستان در قرون ۱۷ و ۱۸ به موازات یک‌دیگر حرکت کرده‌اند و سیر هر یک از آن‌ها مستقل از دیگری بوده است و این البته تصور نادرستی است؛ چرا که تأثیر و تأثر متقابل میان این دو جریان فلسفی وجود داشته است. بارکلی متأثر از مالبرانش بود و اندیشه سیاسی اسپینوزا، وامدار هابز بود و

فلسفه لاک تأثیری عمیق بر تفکر روشنگری فرانسه در قرن ۱۸ گذاشت. وی با این همه تقسیم قدیمی فلسفه قرون ۱۷ و ۱۸ را به عقلگرایی قاره‌ای و تجربه‌گرایی انگلستان موجه می‌داند.

نویسنده برای رفع کاستی ناشی از روش تقسیم تاریخی، یک فصل مقدماتی مبسوط (۶۲ صفحه در نسخه انگلیسی و ۷۲ صفحه در ترجمه فارسی) را به ارائه تصویری کلی از فلسفه در قرون ۱۷ و ۱۸ اختصاص می‌دهد و با بحث درباره مطالب جلد‌های چهارم تا ششم آن را مقدمه‌ای برای سه جلد یاد شده قرار می‌دهد. وی در پایان هر یک از سه جلد یاد شده بخشی را با عنوان «مرور پایانی» آورده است و در آن‌ها درباره ماهیت، اهمیت و ارزش رویکرد های مختلف به فلسفه در قرون ۱۷ و ۱۸، نه فقط از دیدگاه تاریخی بلکه بیش‌تر از منظر فلسفی، بحث می‌کند.

کاپلستون در آغاز مقدمه در برابر نظر کسانی که دوره قرون وسطی را دوره خاموشی شعله تفکر فلسفی خلاق و مستقل فروزان در یونان باستان می‌دانند، می‌کوشد نشان بدهد که میان قرون وسطی و دوره مابعد آن پیوستگی وجود داشته است و فیلسوفانی چون بیکن، دکارت، لاک و لایب‌نیس بیش از آنچه خود می‌پنداشتند، در معرض تأثیر گذشتگان بوده‌اند (ص ۱۱-۱۲).

وی به برخی تفاوت‌های میان قرون وسطی و دوره مابعد آن اشاره می‌کند و می‌گوید که حکمای قرون وسطی به زبان لاتینی می‌نوشتند در حالی که در دوره جدید در کنار زبان لاتینی زبان بومی هم به کار رفت و در قرن هجدهم استفاده از زبان بومی عمومیت پیدا کرد. هیوم به انگلیسی، ولتر و روسو به فرانسه و کانت به آلمانی می‌نوشتند. در حالی که بیکن، دکارت و هابز به دو زبان و اسپینوزا به زبان لاتینی و لاک به زبان انگلیسی آثار خود را نوشته بودند.

تفاوت دیگر آنکه نگارش شرح بر آثار فیلسوفان گذشته، از ویژگی‌های مختص به تألیف فلسفی در قرون وسطی بود، اما در دوره جدید رساله‌های بدیع و مستقلاً تألیف شد که در آن‌ها روش شرح و تفسیر کنار گذاشته شده بود.

تفاوت دیگر آنکه فیلسوفان قرون وسطی اغلب استاد دانشگاه بودند و شروحنی بر متون درسی دانشگاه‌ها می‌نوشتند و مطالب فلسفی را به زبان علمی اهل مدرسه می‌نوشتند. برعکس فیلسوفان جدید در اکثر موارد ارتباطی با کار تدریس دانشگاهی نداشتند.

تفاوت دیگر آنکه فیلسوفان قرون وسطی فیلسوف و متکلم بودند در حالی که در فلسفه جدید فلسفه از علم کلام فاصله می‌گیرد و فلاسفه، دیگر متکلم نیستند اگر چه برخی از آن‌ها مسیحیان مؤمنی هستند.

کاپلستون در ادامه با تحلیل نهضت اومانیسم در دوره رنسانس می‌کوشد تأثیر پذیری آن را از فلسفه قرون وسطی نشان بدهد اما به‌رحال در دوره جدید علاقه فیلسوفان از مباحث کلامی به سمت بررسی طبیعت و انسان انصراف پیدا می‌کند؛ چنانکه در فلسفه اخلاق انگلیس در قرن هیجدهم استقلال از الهیات کاملاً مشهود است. فلسفه سیاسی هابز، هیوم و روسو نیز هیچ ارتباطی با علم الهی ندارد.

در مذهب عقلگرایی در اروپای غیر انگلیسی، ضمن تأکید بر حقایق فطری و پیشینی، یک نظام برهانی و استنتاجی حقایق شبیه به یک نظام ریاضی دنبال می‌شد. نظامی که در عین حال می‌توانست بر معلومات واقعی ما بیفزاید. دکارت در مواجهه با شکاکان به سراغ ریاضیات چونان الگویی مناسب برای استدلال یقینی و واضح رفت. وی قائل به سه جوهر شد: خدا، نفس و جسم که ماهیت هر یک را به‌ترتیب کمال، فکر و امتداد تشکیل می‌دهد. پس از دکارت اسپینوزا دوگرایی او را نفی می‌کند و قائل به یک جوهر می‌شود. اگر چه نظام مبتنی بر اصالت وحدت اسپینوزا با نظام مبتنی بر اصالت کثرت دکارت تقابل دارد اما به‌همان اندازه روابط آشکاری میان آن‌ها دیده می‌شود (ص ۳۴).

لایب‌نیتس دوگرایی دکارتی را با اثبات اصالت وحدتی کاملاً متفاوت با اصالت وحدت اسپینوزا نفی می‌کند، از نظر او همه جواهر فرد (مونا‌دها) فی‌نفسه غیر مادی‌اند و از این رو با کثرتی از جواهر فرد مواجه هستیم (ص ۳۶).

اگر سیر عقلگرایی در اروپای مستقل یا قاره‌ای را به‌منزله شرح و بسط فلسفه دکارت تلقی کنیم در آن صورت شاید بتوانیم بگوییم که اسپینوزا فلسفه دکارت را از دیدگاهی ایستا و لایب‌نیتس آن را از دیدگاهی پویا بسط داده است. در عقلگرایی قاره‌ای به نحو عام می‌توان گرایش به سمت عقلانی کردن نظری اصول عقاید مسیحی مشاهده کرد. دکارت کاتولیک بود و لایب‌نیتس به مسیحی بودن خویش اذعان داشت (ص ۳۸).

کاپلستون در ادامه این فصل به تحلیل اجمالی تاریخ فلسفه از تجربه‌گرایی انگلیس تا فلسفه کانت می‌پردازد تا چونان مقدمه‌ای بر دو جلد بعدی کتاب تاریخ فلسفه او باشد.

پس از مقدمه، فصل‌های دوم تا ششم به بحث در باب اندیشه‌های دکارت اختصاص می‌یابد. کاپلستون در فصل دوم با اشاره به شرح حال دکارت می‌گوید که غرض اصلی دکارت آشکارا تحصیل حقیقت فلسفی با استفاده از عقل محض بود و مرادش از فلسفه نه فقط حزم و احتیاط در امور عقلی، بلکه معرفت کامل به همهٔ اموری بود که انسان هم برای راهبرد زندگی خود و هم برای حفظ صحت خود و هم برای کشف همهٔ فنون و صناعات، می‌تواند از آن آگاه باشد (ص ۸۸).

در ادامه این فصل مسائلی چون روش دکارت، نظریه تصورات فطری و شک روشی او بررسی می‌شود. آغاز فصل سوم تحلیل جمله معروف دکارت است که می‌گوید: «فکر می‌کنم پس هستم»^۱. سپس نظر دکارت در باب معیار صدق و براهین او بر وجود خدا تحلیل می‌شود. پس از آن کاپلستون مسأله دور دکارتی را مطرح می‌کند و می‌گوید: «آیا دکارت در اثبات وجود خداوند با استفاده از همان ملاکی که باید صدق آن با نتیجهٔ برهان تضمین شود، گرفتار دور باطل نشده است» (ص ۱۳۶). بدین معنا که دکارت از یکسو وجود خداوند را با تکیه بر اصل وضوح و تمایز که معیار صدق است، ثابت می‌کند و از سوی دیگر حجیت این معیار را مستند به وجود خدا و عدم فریبکاری او می‌کند. به تعبیر آرنو در دسته چهارم *اعتراضات* از یک سو تنها دلیل بر صدق ادراک واضح و متمایز، وجود خداوند است و از سوی دیگر اطمینان به وجود خداوند در گرو ادراک واضح و متمایز اوست. (ص ۱۳۷)

کاپلستون در پاسخ به اتهام دور به دکارت می‌گوید که استفاده دکارت از ملاک وضوح و تمایز در برهان وجودی، او را دچار دور نمی‌کند؛ زیرا اگرچه وی در کتاب *اصول فلسفه* (اصول ۱۳ و ۱۴) برهان وجودی را پیش از مسائل دیگر مطرح می‌کند^۲ (Descartes 1979: 7-8) اما در کتاب *تأملات* این برهان را در تأمل پنجم یعنی آنگاه که دیگر ملاک حقیقت را بر پایه درستی استوار کرده است، مطرح می‌کند (دکارت ۱۳۶۱: ۱۰۱-۱۱۱). بنابراین برهان وجودی در *تأملات* (تأمل پنجم) بر ملاک وضوح و تمایز استوار نیست. پس بحث دربارهٔ دور باطل را باید به دو برهان تأمل سوم محدود کرد (همان، ص ۶۷).

کاپلستون با اشاره به راههای مختلفی که برای رهایی دکارت از اتهام دور پیشنهاد شده است، می‌گوید که پاسخ خود دکارت استوار است بر تمایز میان آنچه اکنون و این‌جا به‌نحو واضح و متمایز ادراک می‌کنیم و آنچه به‌خاطر می‌آوریم که در گذشته به‌نحو واضح

و متمایز ادراک کرده‌ایم. او در پاسخ به اعتراض آرنو می‌گوید که یقین ما به وجود خداوند، مستند به براهین است ولی بعداً به خاطر می‌آوریم که برای اطمینان ما به صدق یک چیز کافی است به خاطر بیاوریم که آن را به‌نحو واضح ادراک کرده‌ایم. البته این به‌تنهایی کافی نیست باید بدانیم که خدا وجود دارد و ما را فریب نمی‌دهد (ص ۱۳۷). از نظر کاپلستون راه‌هایی دکارت از آن دور باطل این است که او صدق الهی را فقط برای حصول یقین درباره‌ی اینکه اشیاء مادی مطابق با تصوراتی که از آنها داریم، وجود دارند، به‌کار ببرد. (ص ۱۴۱)

فصل چهارم با بحث در باب وجود اجسام آغاز می‌شود. استدلال دکارت بر وجود آن‌ها وجود میل طبیعی در انسان به نسبت دادن انفعالات و تصورات دریافتی به فعل علل مادی خارجی است و اینکه خداوند این میل طبیعی را در ما ایجاد کرده است و چون او فریب‌کار نیست پس اشیاء خارجی وجود دارند.

در ادامه این فصل درباره‌ی جواهر و صفات آنها و نیز رابطه نفس و بدن بحث می‌شود. در فصل پنجم درباره‌ی صفات اجسام و در فصل ششم درباره‌ی اختیار انسان بحث می‌شود. از نظر دکارت ما به وجود اختیار در انسان یقین داریم و این یقین از حیث منطقی بر یقین ما به وجود خدا تقدم دارد اما همینکه وجود خدا اثبات شد، لازم می‌آید این اختیار در پرتو آنچه درباره‌ی خدا می‌دانیم، بررسی شود و با عنایت به علم و قدرت مطلق الهی این سؤال پیش می‌آید که چگونه اختیار انسان با تقدیر الهی قابل تطبیق است. پاسخ دکارت در اصول فلسفه این است که راه حل این مسأله و رای قدرت فهم ماست (ص ۱۷۹). در حالی که او در مکاتباتش با الیزابت شاهزاده بوهیمیا (Bohemia) نظری شبیه یسوعیان دارد. وی می‌گوید همان‌طور که وقتی پادشاهی فرمان به حضور دو تن که دشمن یکدیگرند در زمان و مکانی معین می‌دهد، اگر چه می‌داند آن دو با هم جنگ خواهند کرد اما او علت آن جنگ نیست، در مورد خدا هم، علم او علت فعل اختیاری ما نیست (ص ۱۸۰). این پاسخ دکارت اگر چه مسئله تعارض اختیار انسان را با فاعلیت الهی حل می‌کند اما مسأله تعارض اختیار انسان با علم الهی را حل نمی‌کند، چرا که اگر در علم الهی ثبت است که شخصی در زمان معینی فعل معینی انجام خواهد داد، امکان تخلف از آن علم برای او وجود ندارد، اگر چه به هر حال خود او فاعل فعل است اما ظاهراً بر سر دوراهی انجام یا ترک آن فعل نیست.

کاپلستون در ادامه این فصل پس از اشاره به دیدگاه اخلاقی دکارت و نظر او در باب انفعالات نفس و ماهیت خیر، ملاحظاتی کلی درباره دکارت بیان می‌کند. وی می‌گوید که دکارت مهمترین فیلسوف فرانسوی است و تأثیر او در تمامی سیر حکمت در فرانسه آشکار است. یکی از خصوصیات عمده فلسفه او ایجاد پیوند نزدیک میان تفکر فلسفی و علوم به‌ویژه ریاضیات است (ص ۱۸۹). وی می‌گوید: «در حالی که هگل فلسفه دکارت را به‌عنوان مرحله‌ای از سیر ایده‌آلیسم مطلق می‌نگریست و هوسرل آن را پیش‌درآمد پدیدارشناسی تلقی می‌کرد، هر دو فیلسوف بر مسأله «فاعلیت شناسایی» (subjectivity) به‌عنوان نقطه عزیمت دکارتی تأکید می‌ورزیدند (ص ۱۹۱). سارتر نیز نقطه آغاز فلسفه را فاعلیت شناسایی فرد می‌داند. علاوه بر این سه فیلسوف، فیلسوفان دیگری نیز متأثر از دکارت بودند. مثلاً مین دو بیران تعبیر «اراده می‌کنم، پس هستم» را جایگزین «فکر می‌کنم پس هستم» دکارت می‌کند (ص ۱۹۲).

فصل هفتم کتاب به بیان شرح احوال و افکار پاسکال اختصاص یافته است. کاپلستون در این فصل می‌گوید که دکارت و پاسکال هر دو ریاضیدان و هر دو کاتولیک بودند با این تفاوت که دکارت در درجه اول فیلسوف بود و پاسکال در درجه اول مدافع مذهب کاتولیک بود و می‌کوشید نشان دهد که چگونه وحی مسیحی می‌تواند مسائلی را که از وضع و حالت و موقعیت انسان بر می‌خیزد، حل کند (ص ۱۹۶-۱۹۶).

پاسکال اگرچه از حیث تأکید بر برتری روش ریاضی در قلمرو استنتاج و برهان، دکارتی بود ولی باین‌همه با عقاید دکارت در باب میزان اطلاق و فایده آن هم‌رأی نبود. از نظر او روش هندسی را نمی‌توان در قلمرو علوم طبیعی، کلام و مابعدالطبیعه به‌کار برد. عقل طبیعی از اثبات وجود خداوند عاجز است و تنها ایمان است که می‌تواند ما را از این حقیقت مطمئن سازد. براهین انتزاعی مابعدالطبیعی اگرچه برای جلب توجه مؤمنان مفیدند اما در متقاعد ساختن لادری مذهبان و ملحدان بی‌ثمرند و براهین طبیعی هم اگرچه در جلب توجه مؤمنان به آثار صنع الهی مفیدند، اما به کار اقتناع ملحدان نمی‌آیند و از این حیث هر دو نوع استدلال بی‌ثمرند (ص ۲۰۲-۲۰۴). وی می‌گوید که نمی‌توانم دکارت را بیخشم؛ چرا که در کل فلسفه‌اش از کنار مسأله خداوند می‌گذرد و نقش او را در حد زدن تلنگری به عالم برای به حرکت درآوردن آن، تنزل می‌دهد و بعد از آن دیگر کاری با خدا ندارد (ص ۲۰۵).

پاسکال برهان معروف به برهان شرط‌بندی را در کتاب *اندیشه‌ها* می‌آورد. وی آن را نه چونان دلیلی بر وجود خدا، بلکه به‌عنوان امری برای اقناع کسانی مطرح می‌کند که در کفایت ادله مسیحیت و براهین شکاکان و منکران وجود خدا تردید دارند. از نظر او در مورد وجود خدا انسانها ناگزیر از حضور در یک شرط‌بندی هستند و شرط‌بندی بر سر وجود خداوند مقرون به مصلحت و از این رو معقول است اگر برنده شوند همه چیز را برده‌اند و اگر بازنده شوند هیچ چیز را از کف نداده‌اند (ص ۲۱۵).

فصل هشتم درباره‌ی حوزه‌ی دکارتی است و در آن از گسترش فلسفه دکارت در هلند که مدتی موطن دکارت بوده، آلمان، انگلستان و ایتالیا سخن گفته می‌شود. فصل نهم به بیان شرح احوال و آراء نیکولا مالبرانش اختصاص پیدا می‌کند. از نظر کاپلستون اگرچه مالبرانش فلسفه خود را چونان تلفیقی از اندیشه‌های اگوستینوس و دکارت جلوه می‌دهد و به حکمای مدرسی به چشم حقارت می‌نگرد ولی تأثیر اندیشه حکمای مدرسی بر تفکرات او بیش از آن چیزی بود که تصور می‌کرد. با این همه او متفکری بدیع و مبتکر بود (ص ۲۳۰).

در فصول ده تا چهارده اندیشه‌های اسپینوزا بررسی شده است. در فصل دهم روش هندسی او و تأثیر پذیری او از فیلسوفان دیگر تحلیل شده است. در فصل یازدهم درباره‌ی جوهر و صفات آن، حالات متناهی و نامتناهی، نفس و بدن و طرد علت غایی بحث شده است و در سه فصل بعد به ترتیب معرفت‌شناسی، علم‌النفس، اخلاق و فلسفه سیاسی بیان شده است. فصول بعدی کتاب یعنی فصل پانزده تا فصل هجده، متضمن بحث درباره‌ی فلسفه لایب‌نیتس است. در فصل پانزدهم شرح احوال و آثار، نظریه هماهنگی، تفسیرهای متفاوت از تفکر لایب‌نیتس آمده است. در فصل شانزدهم تمایز میان حقایق عقل و حقایق واقع، اصل کمال، اصل جهت کافی، جوهر، عینیت امور غیرمتمايز و قانون اتصال بیان شده است. فصل هفدهم درباره‌ی مونا دلوژی است و در آن نظر لایب‌نیتس درباره‌ی مونا‌دها، مکان و زمان، هماهنگی پیشین بنیاد، ادراک و میل، نفس و بدن، تصورات فطری بیان شده است. در فصل آخر براهین لایب‌نیتس بر وجود خدا بررسی شده است.

۴. اغلاط صوری و محتوایی

الف) اغلاط مربوط به حروف‌نگاری

در متن کتاب اغلاط مربوط به حروف‌نگاری کم نیست. برخی از این اغلاط عبارتند از:

تغییر ← تعبیر (ص ۲۴، س ۵)؛ بنیه ← بینه (ص ۲۸، س ۱۸)؛ ما ← اما (ص ۵۳، س آخر)؛ شهرند ← شهروند (ص ۶۷، س آخر)؛ تلافی ← تلاقی (ص ۷۶، س ۳)؛ دو ← در (ص ۷۷، س ۱ پانویشت)؛ جزم ← جزمی (ص ۸۲، س ۱۶)؛ مور ← مورد (ص ۱۱۱، س ۷ و ص ۲۰۷، س ۲۲)؛ غالب ← قالب (ص ۱۱۸، س ۵)؛ نقش ← نفس (ص ۱۵۳، س آخر)؛ اراد ← اراده (ص ۱۸۰، س ۳)؛ جذیات ← جذبات (ص ۲۳۷، س ۲)؛ خیر ← حیز (ص ۳۲۳، س ۹)؛ شود ← شد (ص ۳۲۲ ← س ۱۸)؛ اخلاقی ← اختلافی (ص ۳۸۴، س دوم از آخر)؛ او ← امر (ص ۳۳۸، س ۱۹)؛ آسیایی ← آسیایی (ص ۳۹۶، س ۱۱)؛ منعای ← معنای (ص ۳۹۸، س ۶)؛ دو ← در (ص ۳۸۹، س ۱۲)؛ اکمال ← کمال (ص ۳۷۹، س ۱۹)؛ به ← نه (ص ۱۵۴، اول سطر ۷)؛ مشهود ← شهود (ص ۹۶، س ۲۲)؛ معرفی ← معرض (ص ۱۲، س ۲۰)؛ مردم ← مرادم (ص ۸۸، س ۱۱)؛ علیت ← عینیت (ص ۳۶۸، س ۶)؛ ندارد ← دارد (ص ۴۱، س ۱۰)؛ بارلطي ← مربوطی (ص ۱۱۵، س ۱۰)؛ خیری ← چیزی (ص ۸۹، س ۱۴)؛ ما ← با (ص ۲۰۱، س ۱۲)؛ نسبت ← نیست (ص ۳۶۶، س ۱۱)؛ تزیه ← تنزیه (ص ۳۲۹، س ۲۰)؛ القاطی ← القای (ص ۳۲۶، س ۱۵)؛ درصدی ← درصد (ص ۱۸۶، س ۱)؛ مقدم ← مقوم (ص ۱۵۹، س ۵)؛ وجوبی ← وجودی (ص ۱۲۳، س ۱۴)؛ توفیق ← تلفیق (ص ۱۶، س آخر)؛ هایذبرگ ← هایدلبرگ (ص ۱۵، س چهارم از آخر)؛ فريضه ای ← فرضیه‌ای (ص ۴۳، س ۱۹)؛ همه ← همه (ص ۲۵۵، س ۱۱).

ب) اغلاط ویرایشی

۱. گاهی در ترجمه، عبارات معادل، کنار هم آمده است و به نظر می‌رسد که ویراستار عبارت دوم را برای آنکه جایگزین عبارت اول بشود، نوشته است اما حروف‌نگار بدون حذف عبارت اول، هر دو را کنار هم آورده است؛ به عنوان مثال در سطر دوم صفحه ۲۳۹ آمده است: «اما این گونه سخن گفتن استعمال به کار گرفتن زبان عادی است». در این عبارت علی‌القاعده کلمه «استعمال» باید حذف می‌شد. در سطر ۱۸ تا ۲۱ صفحه ۲۰۷، عبارت داخل

پرانتهز تکرار شده است، در اینجا نیز عبارت ویراستار، در کنار عبارتی که باید حذف می‌شد، آمده است در حالی که یکی از این دو عبارت باید می‌آمد. همچنین در سطر پنجم صفحه ۲۸۰ آمده است: «و قس علی هکذا الی غیر النهایه» که چندان درست به نظر نمی‌رسد و شایسته بود یکی از این دو تعبیر می‌آمد: «و قس علی هذا الی غیر النهایه»، «و هکذا الی غیر النهایه». اضافه بر اینها در سطرهای ۹ و ۱۰ صفحه ۳۰۵ عبارتی که در پرانتهز آمده است تکرار جمله قبل از پرانتهز است و به احتمال زیاد حاصل ویرایش ویراستار محترم بوده است که حروف‌نگار هر دو عبارت را حفظ کرده است، در حالی که باید جمله داخل پرانتهز را جایگزین جمله قبل از پرانتهز می‌کرد.

۲. در سطر ۷ صفحه ۳۴ تعبیر «به‌عنوان» دو بار آمده است که یکی از آنها باید حذف شود.

۳. گاهی بعد از نقطه آخر جمله، از حرف وصل «و» استفاده شده است که اگرچه در زبان انگلیسی رواست اما در زبان فارسی چندان روا نیست و در نگارش فارسی معمول نیست که پیش از «و» وصل، نقطه قرار بگیرد: ص ۱۳۷، س ۷ و س ۲۱.

۴. گاهی حرف یا کلمه‌ای یا یکی از علائم سجاوندی در متن اضافی است و باید حذف شود: همزه اضافی (ص ۵۲، س ۱۱؛ ص ۴۹، س ۱۵)؛ «را» دوم اضافی است (ص ۳۳۹، س ۵)؛ حرف «و» باید حذف شود و به جای آن گیومه آغاز نقل قول مستقیم بیاید (ص ۱۳۷، س ۷)؛ یکی از دو «است» اضافی است (ص ۳۱۵، سطر ۱۵)؛ «با» اضافی است (ص ۳۷۷، س ۱۶)؛ «با کمال» اضافی است (ص ۳۷۸، س ۲۱)؛ «و» اول اضافی است (ص ۳۷۹، س ۱۶).

۵. در ص ۳۳۰، سطر ۲۳، نقطه ویرگول باید حذف شود و به جای آن باید حرف «با» بیاید.

۶. در ص ۲۳۵، سطر ۱۰ آمده است: «جسم بزرگی که در شرف روی ما...» که درست آن این است: «در جسم بزرگی که در شرف افتادن روی ما...».

۷. در ص ۱۰۸، سطر دوم از آخرواژه «speaks»، «سخن می‌داد» ترجمه شده است که بهتر بود «سخن می‌گوید» ترجمه می‌شد.

۱۰. در ص ۱۰۶، سطر سوم از آخر لازم است بعد از کلمه طبیعت حرف «را» بیاید.

۱۱. در سطر ۱۲ صفحه ۲۵۵ برای (Copleston 1985: 202) of Cartesianism [philosophy] معادل «تعالیم دکارت» به کار رفته است در حالی که بهتر بود معادل «فلسفه دکارتی» یا «دکارت گرایی» به کار می‌رفت.

اضافه بر موارد بیان شده، در پاره‌ای از موارد وقتی متن ترجمه با متن اصلی کتاب تطبیق داده شود، ملاحظه می‌شود که برخی از ترجمه‌ها مناسب نیست و امکان ترجمه بهتر نیز وجود دارد:

12. But the fact that Cartesianism is to a large extent dated does not deprive him of his claim to be considered the father of modern philosophy in the pre-Kantian period. (Copleston 1985: 152)

ترجمه کتاب: ولی این واقعیت که فلسفه دکارت تا حدی مربوط به گذشته تاریخی است، او را از ادعای خویش که پدر فلسفه جدید در دوران پیش از کانت تلقی شود، محروم نمی‌کند (ص ۱۹۳).

ترجمه پیشنهادی: ولی این واقعیت که فلسفه دکارتی تا حد زیادی مربوط به گذشته تاریخی است، او را از اینکه مدعایش پدر فلسفه جدید در دوره پیش از کانت تلقی شود، محروم نمی‌کند.

توضیح آنکه ترجمه کتاب چنان است که گویی دکارت خود مدعی شده که پدر فلسفه جدید است در حالی که منظور از ادعای دکارت در اینجا فلسفه اوست که دیگران آن را پدر فلسفه جدید دانسته‌اند. البته اینکه دکارت پدر فلسفه جدید خوانده می‌شود نه بدین جهت است که دکارت نخستین فیلسوف دوره جدید بود؛ زیرا از این حیث هابز که ۸ سال از او جوانتر بود بر او فضل تقدم داشت، بلکه از آن روست که او بیش از دیگر فیلسوفان دوره جدید باعث و بانی سبک، شکل و مضمون بیشتر فلسفه بعد، ابتدا در اروپای مستقل و بعد در انگلستان بود (Woolhouse 1993: 1).

13. In this sense of the word he can be called a dualist (Copleston 1985: 20).

ترجمه کتاب: به معنای کلمه می‌توان او را از قائلان به ثنویت به‌شمار آورد (ص ۳۴).
ترجمه پیشنهادی: به این معنای از کلمه، می‌توان او را قائل به ثنویت خواند.

14. Again, he speaks of 'opening to each one the road by which he can find in himself, and without borrowing from any other, the whole knowledge which is essential to him for the direction of his life' (Copleston 1985: 67).

ترجمه کتاب: و نیز وی «از گشودن راه برای همه تا بتواند در خویشتن، بدون رعایت از دیگران، کل معرفت را که برای آنان و راه برد زندگی آنان لازم است بیابند» سخن می‌گوید (ص ۸۹).

ترجمه پیشنهادی: و نیز وی سخن می‌گوید از «گشودن راهی برای همه تا از طریق آن بتواند در خود و بدون عاریت از دیگران، کل معرفتی را بیابد که برای آنان و راهبرد زندگی آنان لازم است».

15. Among truths of reason are those primitive truths which Leibniz calls 'identicals' (Copleston 1985: 275)

ترجمه کتاب: در میان حقایق عقل، که لایب نیتس از آن‌ها به «اینهمان‌ها» تعبیر می‌کند (ص ۳۵۰).

ترجمه پیشنهادی: در میان حقایق عقل، آن حقایق اولیه‌ای قرار دارند که لایب نیتس از آن‌ها به «اینهمان‌ها» تعبیر می‌کند.

16. there is at least no adequate proof that Plato ever identified the absolute Good with God in his sense of the term (Copleston 1985: 214)

ترجمه کتاب: لاقلاً هیچ دلیل کافی برای اینکه افلاطون اصلاً خیر مطلق را عیناً همان خداوند به معنای خاصی که از این لفظ اراده می‌کرده است وجود ندارد (ص ۲۷۱).

ترجمه پیشنهادی: لاقلاً هیچ دلیل کافی نیست بر اینکه افلاطون اصلاً خیر مطلق را با خداوند به معنای خاصی که از این لفظ اراده می‌کرد، یکی گرفته باشد.

17. Therefore our happiness will never, and ought not to consist in full joy where there would be nothing to desire, rendering our mind stupid, but in a perpetual progress to new pleasures and to new perfections (Copleston 1985: 332).

ترجمه کتاب: بنابراین، سعادت ما هرگز عبارت از آن ابتهاج کاملی که در آن دیگر متعلق خواهشی نباشد و ذهن ما را کند، کند نیست و نباید باشد، بلکه سعادت ما در پیشرفتی دائم به سوی لذات جدید و کمالات جدید است (ص ۴۲۲).

ترجمه پیشنهادی: بنابراین سعادت ما هرگز عبارت نیست از ابتهاج کاملی که در آن دیگر چیزی برای دوست داشتن وجود ندارد و ذهن ما احمق می‌شود، بلکه سعادت ما در پیشرفت دائم به سوی لذات جدید و کمالات جدید است.

۵. نتیجه گیری

کتاب تاریخ فلسفه از دکارت تا لایب نیتس همچون سایر مجلدات این مجموعه یک کتاب آموزشی بسیار مناسب برای آموزش بخشی از تاریخ فلسفه به دانشجویان فلسفه است. یکی از امتیازات مجموعه تاریخ فلسفه نوشته کاپلستون و از جمله این مجلد از آن مجموعه، این است که کاپلستون در آنها کوشیده است تا آنجا که ممکن است عناصر اصلی اندیشه‌های هر یک از فیلسوفان آن دوره را بیان کند. اگرچه گاهی در نقد این اثر گفته‌اند که کاپلستون از منظر خاصی به توصیف و تحلیل تاریخ فلسفه پرداخته است و تفاسیر دیگری نیز از تاریخ فلسفه وجود دارد. این سخن پر بیراه نیست اما آن را نمی‌توان ضعیفی برای کتاب کاپلستون تلقی کرد چرا که اگر همراهی با پوپر قائل به نظریه چراغی ذهن باشیم و تئوری را مقدم بر مشاهده بدانیم (پوپر ۱۳۷۴: ۳۸۵-۳۸۶؛ آرتوربرت ۱۳۶۹: چهل و پنج-چهل و شش) در آن صورت می‌پذیریم که هر مورخی تاریخ را از منظر خود می‌نگرد و می‌نگارد. پس هر مورخی در مقام بیان تاریخ اندیشه‌ها حق دارد سرگذشت اندیشه‌ها را با عنایت به دیدگاه خود بنگارد. ترجمه و ویرایش این اثر به‌دست دو تن از مفاخر علمی کشور بوده است. آنچه جای تأسف دارد این است که حاصل کار، در مرحله حروف‌نگاری و نمونه‌خوانی مشمول مسامحه و بی‌دقتی شده است و در نهایت اثر مغلوپی در مقابل دیدگان خوانندگان قرار داده است. این کتاب را پیش از این یکی از استادان فاضل نیز نقد و بررسی کرده بود (کرباسی زاده ۱۳۸۲: ۶۷-۸۲) اما نظر به اینکه در چاپ پنجم این اثر که در سال ۱۳۹۳ منتشر شده است، هیچ اصلاحی صورت نگرفته است و اغلاط آن هم‌چنان در کتاب باقی مانده است، نقد و بررسی جدید ضروری می‌نمود. جا دارد ناشران محترم اثر بیش از این بر خطای خود اصرار نداشته باشند و فضای فکری فلسفی کشور را محروم از یک اثر ارزشمند نسازند. دست کم حفظ حرمت مترجم و ویراستار اثر اقتضا می‌کند که هرچه زودتر نسبت به حروف‌نگاری و نمونه‌خوانی جدید این اثر پرداخته شود. خلاصه این‌که اگر چه انتشار این اثر به‌همین صورت به‌جهت شأن‌الای مترجم و ویراستار خللی در عظمت جایگاه ایشان ایجاد نمی‌کند اما مایه وهن ناشران محترم است و اقدام در جهت اصلاح آن بسیار ضروری است.

پی‌نوشت‌ها

۱. سخن دکارت را مترجم محترم کتاب دکارت نوشته جان کاتینگم به این صورت ترجمه کرده است: «دارم فکر می‌کنم پس هستم» که ترجمه بسیار دقیقی است و به خوبی معنای موردنظر دکارت را افاده می‌کند (کاتینگم ۱۳۹۲: ۱۲۸).
۲. دکارت در نامه‌ای به مترجم کتاب *اصول فلسفه* به زبان لاتین می‌گوید که فلسفه مطالعه حکمت است و آنچه او از حکمت منظور نظر دارد، نه تنها دوراندیشی در امور شخصی بلکه شناخت کامل همه اموری است که انسان می‌تواند برای رفتارش در زندگی، حفظ سلامتی و کشف همه علوم بداند. وی شناخت این علوم را در گرو آشنایی با اصول فلسفه می‌داند و بر این اساس می‌توان گفت که او اصول مطرح در این کتاب را مبنای علم و عمل انسان می‌داند (Descartes 1979: xvii). کتاب *اصول فلسفه* را آقای صانعی دره بیدی به فارسی برگردانده است (دکارت ۱۳۶۴).

کتاب‌نامه

- آرتور برت، ویلیام (۱۳۶۹) *مبادی مابعدالطبیعی علوم نوین*، ترجمه: عبدالکریم سروش، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی و موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- اسکروتن، راجر (۱۳۸۳) *تاریخ مختصر فلسفه جدید (از دکارت تا ویتگنشتاین)*، ترجمه: اسماعیل سعادت‌ی خمسه، تهران: انتشارات حکمت.
- بریه، امیل (۱۳۸۵) *تاریخ فلسفه قرن هفدهم*، ترجمه: اسماعیل سعادت، تهران: هرمس.
- پوپر، کارل ر. (۱۳۷۴) *شناخت عینی: برداشتی تکاملی*، ترجمه: احمد آرام، تهران: علمی و فرهنگی.
- خراسانی، شرف‌الدین (۱۳۷۶) *از برونو تا کانت: طرحی از برجسته‌ترین چهره‌های فلسفی دوران‌های جدید با تجدید نظر و افزوده‌ها*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- دکارت، رنه (۱۳۶۱) *تأملات در فلسفه اولی*، ترجمه: احمد احمدی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- دکارت، رنه (۱۳۶۴) *اصول فلسفه*، ترجمه: منوچهر صانعی دره بیدی، تهران: نشر آگاه.
- کاپلستون، فردریک چارلز (۱۳۶۸) *تاریخ فلسفه: جلد یکم: یونان و روم*، ترجمه: سیدجلال‌الدین مجتوبی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش.
- کاپلستون، فردریک چارلز (۱۳۸۰) *تاریخ فلسفه: جلد چهارم: از دکارت تا لایب‌نیتس*، ترجمه: غلامرضا اعوانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش، چاپ پنجم ۱۳۹۳.
- کاتینگم، جان (۱۳۹۲) دکارت، ترجمه: سید مصطفی شهرآیینی، تهران: نشر نی.

نقد و بررسی کتاب تاریخ فلسفه: از دکارت ... (عبدالرزاق حسامی فر) ۱۲۹

کریاسی زاده، علی (۱۳۸۴) «تاریخ فلسفه غرب از دکارت تا لایب نیتس» در تقد نامه همایش اسما: همایش بررسی متون و منابع حوزه های فلسفه، کلام، ادیان و عرفان، دفتر اول، به اهتمام دکتر حسین کلباسی اشتری، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ص ۶۷-۸۲.

Copleston, Frederick (1985) *A History of Philosophy, Vol. IV: Descartes to Leibniz*, London: Search Press.

Descartes, Rene (1979) *Principles of Philosophy*, Translated, with Explanatory Notes, by V. R. Miller and R. P. Miller, Dordrecht, Boston and London: Kluwer Academic Publishers.

Woolhouse, R. S. (1993) *Descartes, Spinoza, Leibniz: The Concept of Substance in Seventeenth-Century Metaphysics*, London and New York: Routledge.

Scruton, Roger (1984) *A Short History of Modern Philosophy: From Descartes to Wittgenstein*, London: Routledge.

Schacht, Richard (1984) *Classical Modern Philosophers: Descartes to Kant*, London and New York: Routledge.